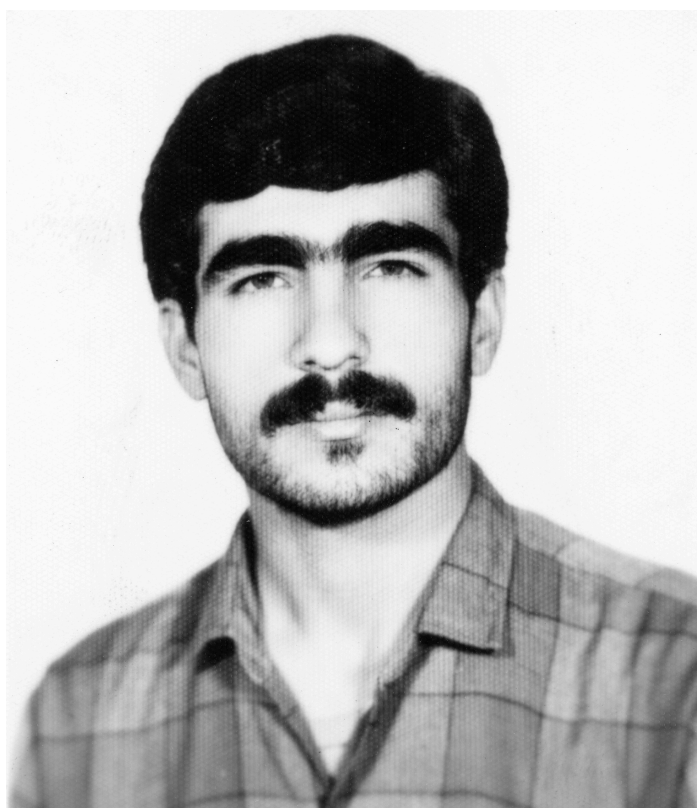


شہید غلامحسین رفیعی پور



سازمان جامع سرواران و دوازدهمین استان بوئکر

نام پدر	خداگرم
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۱۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۶/۰۵/۲۵
محل شهادت	میمک
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز زمینی ارتش
شغل	—
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	بrazجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

بسم رب الشهداء

شهید غلامحسین رفیعی پور در تاریخ ۱۷/۱۱/۱۳۴۶ در خانواده ای چشم به جهان گشود که احکام اسلام سر لوحه زندگیشان بود از دوران کودکی شهید جز خلوص و مهربانی و صفا و صمیمیت چیز دیگری مشاهده ننمودیم و در همان اوایل کودکی عشق به اسلام در چهره نورانش متجلی بود غلامحسن دوران ابتدایی را در دبستان ابن سینا با چهره ای موفق و ممتاز به پایان رساند و برای ادامه تحصیل در مرحله راهنمایی را در حالی سپری کرد که هیچگاه از خجالت دانش آموزی پاک و ممتاز سقوط نکرد و در این رابطه گواه معلمانش ارزش و کرامتش را معنویت می بخشد شهید رفیعی پور پس از اتمام دوران راهنمایی وارد صحنه کار و تلاش شد و هرگز از کار و تلاش دوری نجست و راه سستی نگزید شهید یکی از کسانی بود که بی ریا و در عین حال بطور فعالانه در امر به پیروزی رساندن انقلاب اسلامی شرکت داشت و در تمامی حرکتهای علیه ظلم و ستم رژیم پهلوی حضوری چشمگیر داشت و در تمامی حرکتهای علیه ظلم و ستم رژیم پهلوی حضوری چشمگیر داشت پس از پیروزی پر شکوه انقلاب اسلامی هرگز از پاسداری از دستاوردهای این انقلاب عظیم و این میراث شهدا غفلت ننمود و ریخته شدن خون سرخس در جهت پاسداری از این انقلاب چون مهری است بر این ادعا غلامحسن همچون یکی از مریدان امام مظلوم امام حسن علیه السلام عاشق کمک کردن به خانواده های فقرا و تهیدستان بود و در این راه هیچ وقت غفلت نکرد او حامی و هم درد مستضعفانی بود که صمیمانه دوستان می داشت یکی از بهترین سجایای اخلاقی شهید عزیز وارستگی و ساده زندگی گردنش بود و متواضع بودن وی نیز قابل تحسین است برای یکبار بخاطر نداریم که این شهید از خود تعریف بی جا کرده باشد بخصوص با آن خدماتی که کرده بود یکی از بزرگترین ویژگیهای شهید تشخیص دادن ارزشهای انقلاب بود و خیلی سریع خوب را از بد تشخیص می داد و بلافاصله در مقابل بدیها موضع گرفته و با خویبها می نگریست هر کس با اولین برخوردی که با او داشت صداقت و بی آلایش او را در می یافت وی هیچگونه غل و غشی در خویش دیده نمی شد همان بود که در دل نیز کی پروارند. گویی در وجودش مرده بود اینگونه برخورد کردن با دیگران ناشی از شخصیت مطمئن و اعتماد به نفس او بود شهید رفیعی پور برای حراست از انقلاب و کشور و اسلام در تاریخ ۱۸/۸/۶۸ به خدمت مقدس سربازی عزیمت نمود و دوران آموزشی خود را در پادگان صفر پنج کرمان با سربلندی به پایان رساند و برای مبارزه و جدال با دشمن متجاوز به جبهه های نور علیه ظلمت رهسپار شد و در طول ۱۰ ماه خدمتش در جبهه های غرب و جنوب حماسه ها آفرید و بالاخره در تاریخ ۲۵/۵/۱۳۶۶ در حالی که مشغول فعالیت و تلاش در سنگر دیده بانی بود با ترکش خمپاره دشمن بعی در جبهه سومار روحش به پرواز درآمد خون پاک و مطهرش همواره فریادگر ادامه نبرد تا پیروزی بر تمامی یزیدیان زمان است.

مصاحبه

بسم رب الشهداء

مصاحبه با زن برادر شهید غلامحسن رفیعی پور:

شهید حدود سه یا چهار سال در آذربایجان غربی نزد ما زندگی نمود هنوز به سن خدمت سربازی نرسیده بود ولی می خواست با سربازها به جبهه برود موافقت نمی کردند حتی سوار ماشین سربازان شد که برود ولی او را پایب آوردند می گفتند خدایا چقدر کم شانس هستم سربازی هم مرا نمی برند یادم وقتی شهیدی را تشییع می کردند می گفت خدایا می شود من هم یک روز شهید شوم همیشه می گفت می ترسم جنگ تمام شود . و من شهید نشوم همیشه آرزوی شهادت را داشت ماه رمضان سحر زودتر از من بلند می شد دعا و قرآن می خوانند و غذای سحری را آماده می کرد و بعد مرا صدا می کرد چون شوهرم اغلب اوقات منطقه خرج زندگی دست او به او گفتم با پولی که نزد تو است یک لباس برای خودت بخر ولی او حتی یک ساندویچ هم در مدرسه نمی خرید به ذهنم است یکروز به من گفت خواب دیده ام صاحب پسری شده ای اسمش را مجتبی را بگذار وقتی رفتم آزمایشگاه متوجه شدم صاحب پسری در شکم هستم یادم است برق نداشیم با سماور در آن زمستان خود دمان را گرم می کردیم به او می گفتم لااقل تو برو برازجان که هوا گرمتر است تا این همه نزد ما عذاب نکشی می گفت نه بردارم نیست من تو را تنها نمی گذارم یک روز با هم از خیابان عبور می کردم که مقداری زیاد پول پیدا کردیم .خواستیم آن را به صندوق صدقات بریزیم ولی صندوقی پیدا نکردیم و موفق هم نشدیم که به اهالی ترک زبان آن منطقه بگوییم مقداری پول پیدا نموده ایم لذا به هر زحمتی بود به صاحب خانه مان فهماندیم که این پول را پیدا کرده ایم پس به او تحویل دادیم تا به صاحبش برگرداند یا به صندوق صدقات یا خرج جبهه نماید .

خاطرات

بسم رب الشهداء

خاطره مادر شهید غلامحسین رفیعی پور:

وقتی او را در شکم داشتم حس می کردم که نوزاد فوق العاده ای خواهد شد و اسم وی را زن پدرش انتخاب کرد. خود ایشان بدون اینکه ما او را با خود به مسجد ببریم داوطلبانه می رفت. و به پدرش علاقه خاصی داشت. در سن شش سالگی پا به عرصه دبستان گذاشت و علاقه بسیار شدیدی به درس و مدرسه داشت و همیشه که از مدرسه می رسید تکالیف درسی اش را انجام می داد. و رفتارش با ما خیلی خوب بود. او بیشتر با برادرش صمیمی بود. از دوستان وی پسر عمویش ابراهیم رفیعی پور می باشد. و در اوقات فراغت خود به مسجد می رفت. یک روز می خواست با دوستانش به بوشهر برود و از من سوال کرد مادر تو پولی نداری گفتم نه و رفت سراغ کتابهایش و یکی از آنها را برداشت و شروع به برگ زدن کرد و لای آن کتاب یک اسکناس بیست تومانی بود. و شهید می گفت که این پول از طرف خدا آمده وقتی موضوع را برای پدرش گفتیم به خنده افتاد. شخصی آرام و متین بود و همیشه خنده به بسیج داشت. به دختر پدرش به علت اینکه فرزند کوچک خانواده بود بسیار علاقه داشت. و از طریق تلویزیون بافکار امام خمینی آشنا شد. به بهشتی و حاج کافی خیلی علاقه داشت. و به سخن رانی های آنها گوش می داد. در بسیج شرکت فعالانه داشت و عضو نیروی دریایی سپاه بود و عاشق جبهه و جنگ بود. از خصوصیات بارز ایشان امانت داری و کمک به دیگران و خوش اخلاقی از خصوصیات بارز ایشان بود. و در جلسات انس با قرآن و دعاها که در مسجد برگزار می شد شرکت میکرد. و در بین دوستان و مردم محله محبوبیت زیادی داشت. یک روز قبل از شهادتش زن پدرش خواب دید که فرشی دارد که گوشه اش سبز است و در اما مزادهای افتاده است. در جبهه اری جی زن و بی سیم چی بود خود را داوطلبانه معرفی کرد و آموزش نظامی دید و به منطقه عملیاتی میمه فرستاده شد. و دوست داشت در جبهه به شهادت برسد. در آن موقع ۱۸ سالش بود. و همیشه می گفت که من به جبهه بروم. و در سربازی پسر عمه اش علی پارسا نیز با وی بود. و همیشه حضور او را در کنار خود احساس می کنم. مسئولین به مردم برسند تا بدین نشوند.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران